بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و هفتاد و سوم\_ 17 اسفند 1400

[علل و اسباب اختلاف حدیث]

بحثی را که ا امروز ان شاء الله شروع خواهم کرد بحث بسیار مهم در پاسخ به یک سوال بسیار اساسی است و آن این است که در تراث روایی ما تعارض بین ادله مشاهده می‌شود. مگر نه این است که معصومین صلوات الله علیهم اجمعین همه حکم الله را بیان می‌کنند؟ مگر نه این است که حکم الله دارای تناقض، تعارض و تهافت و اختلاف نیست، پس چه رازی در این همه تعارض نهفته است؟

معمولا بزرگوارانی که وارد مسألۀ تعادل و تراجیح می‌شوند، از کنار این پرسش اساسی عبور می‌کنند، و گاهی به مناسبت‌هایی از جمله بحث تقیه یک اشارتی به پاسخ این پرسش می‌کنند، در حالی که اگر این پرسش دقیقا و عمیقا بررسی نشود و این تشکیک باقی بماند، این تشکیک در پایه‌های روایی شیعه خواهد شد، نه تنها در فقه، بلکه مجموعۀ تراث روایی شیعه، به اشکال بر خواهد خرد، چون مستشکل می‌پرسد، مگر شما شیعیان معتقد به عصمت ائمه نیستید، قطعی‌ترین مورد عصمت، که همۀ شیعه قبول دارند، عصمت در بیان احکام الهیه است، اگر هم بر فرض دائرۀ عصمت را در امور خصوصی و شخصی امام جاری ندانیم، اما در بیان حقائق دینی که قطعا معصوم است. این از عصمت.

مگر نه این است که شما شیعه، اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را معدن علم و فضیلت می‌دانید؟ و علم آن‌ها علمی واقعی می‌شمرید، و در علم آن‌ها قائل به شک و تردید و اشکال نیستید، علم آن‌ها را واقع بین می‌دانید، این هم مثل عصمت، اقل مراتب علم در معصوم علم به احکام الهیه است، اگر او را عالم به امور غیر احکام هم بعضی ندانند، همۀ شیعه معتقد هستند تمام حقائق قرآنی، و احکام الهی، در نزد معصوم علیه السلام است.

کسی که این علم را دارد، که آینۀ واقع است، کسی که در بیان واقع خطا نمی کند و معصوم است، وقتی بیان است یک واقع بی‌تناقض داشته باشیم، پس چرا در سخن این معصوم عالم به واقع تناقض و تعارض مشاهده می‌شود؟ این سؤال کوچکی نیست، اگر نتوانیم به خوبی و به درستی از عهدۀ این پرسش بیرون بیاییم، نهایتا باید بگوییم ائمۀ هدی لیسوا الّا مجتهدین، کسائر الفقهاء و المجتهدین، که نه علم کافی به واقع دارند و نه بی‌خطا هستند.

اگر این پرسش بخوبی پاسخ داده نشود، قیمت و ارزش روایات فقهی ما، فقط قیمت آراء اجتهادیه را خواهد داشت و بس. اگر نتوانیم این پرسش را که قاطبۀ اصولیین بدون توجه به آن وارد مسائل تعادل و تراجیح شده‌اند، پاسخ ندهیم، به جهت بیانی می‌توانید روایات را مصدر و مرجع تشریع و تقنین بدانید؟ این روایات صرفا بیان‌گر آراء مجتهدانی خواهد بود که دچار تناقض شده‌اند، و ارزش قانون گذاری و تشریع بر طبق آن ندارند.

این را از این جهت عرض کردم که روشن شود، چرا من اصرار دارم، برخی از مباحث که کمتر در درس‌های اصول به آن پرداخته شده، مطرح شود. جای این بحث این‌جاست چون ما می‌خواهیم از تعارض سخن بگوییم و احکام تعارض.

[بررسی کلام محقق صدر در این مسأله]

مرحوم آقای صدر رضوان الله تعالی علیه، این بحث را به صورت مختصر مطرح فرموده است و پس از ایشان در تقریرات حضرت آقای سیستانی این مبحث بسیار مفصل مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

چون فرمایش مرحوم صدر مختصرتر است، و شما با سخن ایشان به فضای بحث بیشتر آگاهی پیدا می‌کنید، بهتر آن دیدم که ابتدا تمام سخن مرحوم صدر که از صفحۀ 28 شروع شده تا صفحۀ 41 جلد 7 بحوث اول این مباحث را مطرح کنم[[1]](#footnote-1) تا بعد ببینیم فرمایش حضرت آقای سیستانی چیست و ما چه باید عرض کنیم.

[عوامل 8گانه در پیدایش تعارض]

مرحوم صدر بحثش را با این سوالی که **کیف نشأ التعارض فی الادلة الشرعیة** شروع می‌کند، و اهمیت این بحث را متذکر می‌شود که این در عرائض پیشین من گذشت. مجموعا مرحوم سید محمد باقر صدر 8 عامل را در پیدایش تعارض بیان می کنند.

[1- تعارض شکلی]

عامل اول من از آن تعبیر می‌کنم به تعارض شکلی، که فرق خواهد کرد با تعارض واقعی. ایشان تعبیر کرد **الجانب الذاتی للتعارض[[2]](#footnote-2)** و تعارض موضوعی

این تعارض ذاتی که ایشان مطرح فرموده‌اند اشتباه نکنید با ان اصطلاح مشهور که تعارض را به ذاتی و عرضی تقسیم می‌کنند. مقصود ایشان این است که گاهی تعارض‌ها واقعیت ندارد، فقیه به جهاتی به تعارض رسیده است و الا این دو روایت در واقع تعارضی ندارند، زمینه‌های فکری یک فقیه، محیط اجتماعی یک فقیه، گاهی تأثیراتی می‌کند و فقیه ناخواسته به خطا می‌رود. در فهم معنای روایت، مثلا در اثر جهل به معنای لغت، واژه‌ایی را امام به کار برده، که در محیط زندگی این فقیه عرب به یک معناست، خیال کرده در روایت هم معنا همین است به خطا رفته است بالاخره ما مخطئه هستیم و فقیه هم که معصوم نیست یا فقیهی مطلع بر دقائق کلام امام سلام الله علیه نشده و لذا در فهم عبارت به اشتباه رفته، و یا فقیهی غافل مانده است از برخی قرائن، منهای قرینه روایت را معنا کرده، که به تعارض رسیده، یا خطا کرده در قرینیت موجود، جمله‌ای را دیده است اما این را قرینه نمی داند، یا از سیر و تطور لغت آگاهی ندارد، فقط اعتماد کرده به اصل عقلائی عدم نقل و روایت را معنا کرده، در حالی که روایت آن لفظی که درش هست، دچار تحول در معنا شده است، فکل واحد من هذه العوامل قد ییبق وقوع التعارض فیما بین انصوص، اما نه تعارض موضوعی واقعی ثابت در واقع امر، بلکه یک تعارض ظاهری، شکلی، و به قول ایشان ذاتی، که برخواستۀ از خطای فقیه در فهم روایات است و الا اگر این پرده‌ها کنار رود، همین فقیه تعارضی نمی بیند،

[2- طریق احکام شریعت از طریق نسخ]

دومین عامل در این‌که ما در بین روایات تعارض مشاهده می کنیم، عامل نسخ است، نسخ به دو معنا ممکن است اطلاق شود. معنای اول نسخ که معنای حقیقی نسخ هم هست این که حکمی جعل شود، تشریع شود، و بعدا آن حکم برداشته شود. در احکام و قوانین عرفیه بسیار است، مجلس قانون‌گذاری قانونی را می‌نویسد، پس از گذشت مدتی مصلحت را در این می‌بینید که قانون عوض شود، مولا و عبد هم همین است. آیا نسخ به این معنا یعنی تغیّر احکام شرعیه ما داریم یا نداریم؟ بعضی از اصولیین گفته‌اند بله داریم، به عللی و مصالحی که به جهل خدا برنگردد، مصلحت این بوده است که آرام آرام به آن دستور اصلی برسیم، دستور اولیه داده شود نسخ شود تا به دستور اصلی برسیم، یک دفعه نمی شد به دستور اصلی برسیم.

خب اگر ما در چنین جایی به ناسخ و منسوخ رسیدیم، نباید این ناسخ و منسوخ را متعارضین بدانیم، فقط دلیل ناسخ دلالت می‌کند بر تبدل و تغیر حکم ثبوتا، بعد از این که نظر قانون گذار، ابتداءً بر منسوخ بوده، خب اینجا که تعارضی مشاهده نمی شود، بله دو حکم است که این دو حکم با یکدیگر، اختلاف دارند، اما هر اختلاف که آن نام خاص تعارض را نخواهد داشت، تا قواعد باب تعارض تطبیق شود، تا بگوییم چرا در روایت منسوخ این است در روایت ناسخ این است، هذا یعنی تهافت وتناقض گوینده، نه مبرراتی داشته، توجیهاتی داشته، که شارع مقدس بر مقام تقنین و تشریع، از این راه استفاده می کند. تعارض تنافی دو دلیل است فی عالم الاثبات، که ندانم به کدام یک از دو دلیل اخذ کنم، معنای تعارض و تنافی در مقام اثبات این است که مکلف نمی‌داند، بالاخره به دلیل الف اخذ کند یا دلیل باء. در این جا که بحث نسخ است با این تفسیر از نسخ، تنافی در عالم اثبات نیست، بله ثبوتا روایت الف با روایت باء درگیری دارد ولی درگیری رایت الف، با روایت باء به تعبیری که بنده در سال گذشته مفصل مفصل عرض کردم، موجب تحیّر در فقیه نمی‌شود. ما آن تنافی را تعارض می دانیم که اگر نتوانیم، راه حلی برای رفع تعارض بیابیم تحیر فقیه باقی می‌ماند، نمی‌داند چه کند. در ناسخ و منسوخ اگر فقیه فهمید که دلیل باء ناسخ دلیل الف است، دیگر تحیّری ندارد.

مرحوم آقای صدر تعبیر می‌کند به تنافی در عالم اثبات، منظور ایشان به بیان بنده از تنافی در عالم اثبات همان تحیّر فقیه است در مقام استدلال به روایات که دچار تحیّر می‌شود و این در ناسخ و منسوخ به این معنای که ما گفتیم نیست.

اما معنای دوم نسخ که مشهور هم همین معنای دوم را بیان کرده‌اند این است که نسخ یک نوع تخصیص است، منتها تخصیص به لحاظ عمود زمان، می گوید این دلیل منسوخ تا امروز بود، از امروز به بعد نیست. اگر چه ظاهر دلیل منسوخ من ناحیة الزمان مطلق بود، اما به برکت دلیل ناسخ می‌فهمیم که اَمد دلیل منسوخ تمام است، این تخصیص است منتها تخصیص زمانی. چنان که تخصیص افرادی، تعارضش تعارض مستقر نیست، بلکه تعارض غیر مستقر است، در نسخ به معنای تخصیص ازمانی هم تعارض هست، ولی غیر مستقر است.

اگر گفت اکرم العلماء الفساق یا در جمله دیگر گفت لاتکرم الفساق من العلماء، تعارض هست ولی غیر مستقر است با تخصیص حل می‌شود.

اگر هم نسخ به معنای تخصیص به لحاظ عمود زمان بود این هم تعارضش غیر مستقر است نه مستقر. البته ما گاهی شک می کنیم ان جا نسخ است یا تتصیص اصطلاحی که خودش پس مستقلی است.[[3]](#footnote-3)

به هر حالی یکی از عوامل این که ما تعارض می بینیم ولی اصلا تعارض نیست در معنای اول نسخ است یا تعارض هست ولی غیر مستقر است در معنا دوم نسخ. در این دو مورد تعراضی که مورد بحث ما است راه ندارد

منتها این جا یک بحثی است که ایشان بسیار گذرا و اشاره‌ایی ازش رد شده است که آیا در اینجا بین روایات نبویه با روایات ائمۀ هدی علیهم السلام تفاوت هست یا نه؟ ازاین جا هم شروع می شود که آیا ائمۀ هدی علیهم السلام را شارع می‌دانیم یا نمی دانیم اگر ندانیم نسخ به این معنا در روایات ائمه نباید باشد تا همین حد ایشان بیان می‌کند و رد می‌شود اما در تقریرات حضرت آقای سیستانی چنان که بعدا خواهیم رسید این مسأله باز شده است و مساله مهمی است که بعد ان شاء الله به آن رسیدگی خواهد شد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. ر.ک:‌بحوث‌فی‌علم الاصول، ج7، ص‌28 تا 41 [↑](#footnote-ref-1)
2. همان، ص 29. [↑](#footnote-ref-2)
3. ر.ک: همان، ص 29 و 30. [↑](#footnote-ref-3)